

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و یکم، بهار ۱۳۹۱

جایگاه شکار در نزد هخامنشیان*

دکتر معصومه باقری حسن کیاده

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

مسعود رضائی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران

چکیده

"شاه-شکارچی" یکی از خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی است. شاه - شکارچی - راهبر، نخستین فرد در مبارزه و جنگ به حساب می‌آمد و شکار و شکارگاه نیز عرصه ممتازی برای اثبات دلاوری شاه بزرگ بود و پارسیانی که مدعی شاهی بودند، از جمله کورش جوان (برادر اردشیر دوم)، در میان تمامی صفاتی که ادعاهایشان را توجیه می‌کرد، شایستگی شان در نبرد (مشق جنگ، کمانکشی، نیزه‌اندازی)، و نیز عشق به شکار قرار داشت و ستایش‌ها را پیوسته به سوی خود جلب می‌کردند و بدین وسیله، قصد داشتند به داعیه سلطنت خود از حیث دارا بودن خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی مشروعیت بخشند.

در این مقاله، کوشش بر آن است تا به جایگاه شکار از لحاظ ایدئولوژیک در نزد هخامنشیان پرداخته شود و جنبه‌های آن از نظر تعلیم و تربیت و خصایص شاهی بررسی گردد.

واژگان کلیدی

هخامنشیان، شکار، ایدئولوژی، جنگ، ورزش، آملوزش و پرورش، شاه-شکارچی، مشروعیت سلطنتی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۴ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۷

نشانی پست الکترونیک نویسنده: hmahroo@yahoo.com

۱- مقدمه

شاهان‌شاهی هخامنشی در پی فتوحات کورش (۵۵۷-۵۳۰ پ.م.) و کمبوجیه (۵۳۰-۵۲۲ پ.م.) بر ویرانه‌ها و اراضی حاصلخیز ممالک گوناگون خاور نزدیک تأسیس شد. داریوش اول (۵۲۲-۴۸۶ پ.م.) به این امپراتوری وسعت بخشید و آن را به نحو استوارتری سازماندهی کرد. امپراتوری هخامنشی بیش از دو قرن از رود سند تا دریای اژه، از سیر دریا تا خلیج فارس و نخستین آبشار نیل گسترده بود تا سرانجام، با مرگ داریوش سوم در یک توطئه، در همان روز که حریفش اسکندر در مقام فاتح ظاهر می‌شد، از میان رفت (۳۳۰ پ.م.) (بریان، ۱۳۸۱: ۱).

دولت هخامنشیان وارث تمدن‌های قدیم آسیا بود (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۱۳۰). تماس مادها با آشور و سپس بابل تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تمدن و فرهنگ آن‌ها نمود؛ که به طور طبیعی، قسمت‌های خوب و برجسته آن مقبول پارسی‌ها که در بادی امر تحت نفوذ مادها بودند، واقع گردید (سامی، ۱۳۴۱: ۱۷)؛ به همین ترتیب، در ایدئولوژی سلطنتی بسیاری از عناصر قابل تشخیص است که هماندهایش (چون شاه - جنگجو، شاه - باغبان، شاه - دادگستر) را در پادشاهی‌های آشوری - بابلی یا ایلامی می‌توان یافت. اما باید توجه داشت که این عناصر را در ایدئولوژی جدیدی وارد کرده بودند که عناصر ایرانی و پارسی در بطن آن نقش محرک را ایفا می‌کردند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۳۸۰ - ۱۳۷۹). از عهد هخامنشیان اصولی برای دستگاه شاهنشاهی که از رسوم کهن خاور نزدیک و نیز آریایی گرفته شده، گذاشته‌اند که تا کنون هم با برخی تغییرات و افزودنی‌ها به جای مانده است (فرای، ۱۳۷۳: ۱۵۷). اصولی که نه تنها می‌توان نشانه‌های آن را در زمان اسکندر و جانشینان او، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان باز جست، بلکه تأثیر آن را می‌توان در حکومت‌های دوران اسلامی ایران، حتی تا زمان قاجار نیز دنبال کرد.

کوروش (بزرگ) به منظور مداومت در تمرین جنگی، سربازان و سران سپاه خود را به شکار تهیج می‌کرد. می‌گفت شکار بهترین تمرین جنگی و مفیدترین روش در تکامل فن سوارکاری و تیراندازی است. زیرا شکارچی مجبور است در زمین‌های مختلف به دنبال هدف خود بتازد، به هوای دسترسی به شکار که به هر

سو دوان است، ورزیده و آزموده و تربیت می‌شود؛ و نه تنها در فن تیراندازی و سواری ماهر، بلکه در کار و مجاهدت، تحمل سرما و گرما، بردباری در مقابل انواع سختی‌ها و مرارت‌ها، گرسنگی و عطش پر طاقت می‌شود و نیک‌ترین تمرین می‌یابد. این بود که خود و یارانش به شکار رغبت خاصی داشتند و این تفریح را مفیدترین و مردانه‌ترین امر وقت می‌دانستند و به آن مبادرت می‌ورزیدند. کورش معتقد بود آن کس برای فرماندهی سپاه و اداره امور ملک واقعاً شایسته است که در همه سجایا از زیر دستانش برتر باشد (گزنفون، ۱۳۴۲: ۲۸).

در این مقاله، به مسأله شکار در دوره هخامنشی می‌پردازیم تا جایگاه ایدئولوژیک شکار در نزد هخامنشیان مشخص گردد.

۲- شکار، آموزش و پرورش و جنگ

در ایران [هخامنشی]، شکار سنتی کهن بوده که سابقه‌اش به رسوم سومری و عیلامی باز می‌گشته است. در این سرزمین، جنگ و شکار هم‌ارز تلقی می‌شدند و جوانان از سنین پایین برای ورزیده شدن در فنون نظامی به شکار می‌پرداختند. هدف از این کار، تهیه غذا نبوده، چون در میان اشراف و خانواده شاهی بیش از بقیه رواج داشته است. تصاویری که از شاه در حال شکار شیر و سایر جانوران وحشی وجود دارد، نشانگر آن است که دست و پنجه نرم کردن رویارو با جانورانی که به داشتن قدرت شناخته می‌شدند، یکی از شیوه‌های تثبیت مشروعیت شاه به عنوان ابرانسان / ابرجنگجو بوده است (و کیلی، ۱۳۸۶: ۷۶).

شکار در ایدئولوژی^(۱) هخامنشیان از چنان جایگاه ممتازی برخوردار بوده که با آموزش و پرورش سلطنتی جوانان اشراف تلفیق و هماهنگ شده بود. اهمیت شکار در تعلیم و تربیت، مضمون واقعی و تکرار شونده کوروپدیا [= کورش‌نامه] و بسیاری دیگر از آثار گزنفون است (بریان، ۱۳۸۱: ۵۱۵)، گزنفون که به آموزش کودکان و جوانان پارسی پرداخته، در این زمینه آگاهی‌های با ارزشی را به ما انتقال می‌دهد:

کلیه افراد ایرانی مجازند اطفال خود را به مدارس عمومی اعزام دارند. باید دانست که اعزام اطفال به مدارس برای کسانی است که احتیاج به کمک اطفال

خود در امرار معاش ندارند، ولی کسانی که چنین قدرتی ندارند، کودکان را به مدرسه اعزام نمی‌دارند. اطفالی که این مدارس را طی نموده‌اند، وارد طبقه جوانان می‌شوند. کسانی که تعلیم و تربیت ندیده‌اند، نمی‌توانند وارد جرگه آنان شوند (گزنفون، ۱۳۴۲، کتاب ۱، فصل ۲، بند ۹). برای اطفالی که که به سن بلوغ می‌رسند، دستورالعمل تربیتی ذیل در تمرین شکار اجرا می‌شد:

جوانان چون به عزم شکار رهسپار می‌شدند، برای دو نوبت غذا با خود بر می‌داشتند. غذایشان گرچه تفاوت بسیاری با غذای اطفال نداشت، اما حجم آن بیشتر بود. شکارچیان در عرصه شکار چیزی نمی‌خورند، ولی اگر حیوانی که در کمین او هستند، مجبورشان کند در محلی توقف نمایند یا علت خاصی دوران شکار را طولانی کند، گردهم جمع می‌شوند و غذای خود را می‌خورند، آن‌گاه به کار خود ادامه می‌دهند تا شب فرا رسد و جیره یک روز خود را در ظرف دو روز صرف می‌کنند تا به پیش آمدهای جنگی خو بگیرند و در صورت ضرورت، بردباری و تحمل داشته باشند. غذای جوانان، جز از گوشت، شکار منحصر به سبزی ای است که با خود آورده‌اند، ولی همین سبزی را با اشتهای کامل با قطعه نان جوی که با خود دارند، می‌خورند و با آب رودخانه یا جویی خود را سیراب می‌نمایند و از آن لذت بسیار می‌برند (همان، کتاب ۱، فصل ۲، بند ۸).

شاه چندبار در ماه به عزم شکار خارج می‌شد، در این اوقات نیمی از این افراد را در رکاب خود می‌برد. کسانی که در رکاب شاه حرکت می‌کردند، بایستی کمان و ترکشی در کمر خود و شمشیری در غلاف یا خنجری داشته باشند، علاوه بر این، سپری از نی و دو نیزه با خود برمی‌داشتند که یکی را پرتاب کنند و دیگری را در صورت ضرورت به دست گیرند. رسم ایرانیان این است که در شکار مانند یک آرایش جنگی حرکت می‌کنند و توجه خاص پادشاه به این امر مؤید بر این قول است که شکار در نظرش مکتب جنگ و میدانی برای تمرین فنون حربی است. بدین دلیل، مراقب است که عموم جوانان وظیفه خود را با مهارت انجام دهند. علاوه بر این، شکار غالباً روح شکارچیان را قوت و نیرو می‌بخشد، انسان در مقابل حیوانات سبع و درنده، نیرومند و شجاع بار می‌آید، زیرا چاره‌ای ندارد؛ یا باید

حریف گستاخ را از بین ببرد یا خود پایمال شود. به عبارت دیگر، در شکار همان وضعی پیش می‌آید که در جنگ واقعی روی می‌دهد و بدین جهت، شکار حایز اهمیت بسیار است (همان، کتاب ۱، فصل ۲، بند ۱۰).

تربیت پارسیان جوان پنج تا بیست سال به طول می‌انجامید (هرودت، کتاب ۱، بند ۱۳۶). به نوشته هرودت، پارسیان به کودکانشان فقط سه چیز می‌آموزند: اسب-سواری، تیراندازی، راستگویی (کتاب ۱، بند ۲۰۹). گزنفون "نیزه‌اندازی" را اضافه می‌کند (کوروش‌نامه، کتاب ۱، فصل ۲، بند ۸ و ۱۲). به نوشته استرابون هر روز، جوانان باید قبل از طلوع آفتاب برخیزند، صدای بوغی از مفرغ این‌ها را بیدار می‌کند و به چنین تمرین‌هایی فراخوانده می‌شوند:

آن‌ها در جایی جمع می‌شوند، آن‌ها را به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم کرده، هر یک را به پسر شاه یا پسر یک والی [=خشتره‌پاون] می‌سپارند. این شخص که رئیس است، دسته خود را به مسافت سی یا چهل استاد (یک فرسنگ یا یک فرسنگ و ثلث)، می‌دواند. سپس، درسی را که خوانده‌اند، از آن‌ها می‌پرسند و در این موقع باید جوانان بلند حرف بزنند، تا شش‌هایشان ورزیده شود. به آنان می‌آموزند که در گرما و سرما و در موقع بارندگی بردبار باشند، از سیلاب‌ها عبور کنند، بی‌این‌که اسلحه یا لباسشان تر گردد، حشم را به چراگاه برند، تمام شب را در هوای آزاد کشیک بکشند. میوه‌های جنگلی مانند حب‌النَّبه (terminthos) و ثمر بلوط و گلابی جنگلی بخورند. غذای روزانه جوانان بعد از ورزش مکتب، نان، نان و شیرینی، هل، نمک و عسلی است که می‌پزند یا می‌جوشانند، آشامیدنیشان همان آب است. ترتیب شکار کردن چنین است که از پشت اسب زوبین به طرف شکار پرتاب می‌کنند، یا تیر از کمان و یا سنگ از فلاخن می‌اندازند. عصر کار جوانان این است: کاشت درختان، بریدن ریشه‌ها، تدارک اسلحه، اعمال جنگی و صیادی. جوانان نباید حیوانی را که صید کرده‌اند، بخورند، بل باید آن را به خانه برند. شاه به برندگان مسابقه در دویدن و در پنج مسابقه، جایزه می‌دهد» (به نقل از پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۵۴۵-۱۴۵۳).

پس به‌طور قطع، در این مورد پای رسوم قبیله‌ای بسیار کهن پارسی در میان است که با آموزش و پرورش سلطنتی جوانان اشراف تلفیق و با آن هماهنگ شده

است. پس این نوع زندگی نوعی تمرین جسمانی و نظامی است که مقدمتاً برای تربیت سوارکار، کماندار و نیزه‌انداز ماهر لازم است. اما استرابون یگانه کسی است که نشان می‌دهد این جوانان اوقات خود را وقف نگهداری گلّه‌ها و کاشت درختان نیز می‌کنند. نمی‌توان تشابهی بین این کار با یکی از فضایل سلطنتی، فضیلت "باغبان نیک" برقرار نکرد. به این ترتیب، پارسیان جوان بر مبنای مدل شاه ساخته می‌شوند. هماهنگی اخلاق اشرافی و اخلاق سلطنتی از آن‌جا که این از آن‌ها گرفته‌برداری می‌کند، به سهولت صورت می‌پذیرد. اما شاه و اشراف در عین آن‌ها که در نوع ارزش‌ها با یکدیگر اشتراک دارند، همسان به‌شمار نمی‌آیند: شاه در عین آن‌ها که سوارکار، کماندار و نیزه‌اندازی ماهر است، از طریق فضایل والا‌یی که اهورامزدا به او اعطا کرده است، با دیگران تمایز دارد. وانگهی اعطای تمایزهای افتخارآمیز توسط شاه به بهترین جوانان بسیار اهمیت دارد (بریان، ۱۳۸۱: ۵۱۵).

این آموزش‌ها فقط خاص مردان و پسران پارسی نبود. در این دوره امکانات آموزش‌های هنری و مهارت‌های حرفه‌ای، برای زن و مرد یکسان بود. در امپراتوری بزرگ عصر داریوش با تساوی حقوق زن و مرد سر و کار داریم (کخ، ۱۳۷۷: ۲۷۰). زن‌های خانواده‌های شاهی [و اشراف] از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند. این‌ها، آن‌طور که پلوتارک با قاطعیت اعلام می‌کند، نه تنها پشت دیوارهای حرمسرا پنهان نمی‌ماندند، بل برعکس، آزادی عمل وسیعی داشته‌اند (همان: ۲۷۱).

به‌طور کلی، زنان اشرافزاده بایست آموزش و پرورش خاصی می‌دیدند. کنت کورث در کوبه داریوش سوم از وجود زنان "مسئول تعلیم کودکان خاندان سلطنت"، بالاخص دختران جوان سخن گفته است. از آن گذشته، کتسیاس نام رکسان، خواهر تریوخمس، داماد اردشیر دوم را ذکر می‌کند؛ و در مورد او می‌گوید که «بسیار زیبا و در کمانکشی و زوبین افکنی در زمره ماهرترین کسان بود». این اشاره منحصر به فرد و بسیار جالب است و متضمن آن است که دختران نیز مانند پسران از تعلیم و تربیت جسمانی برخوردار می‌شدند و طی آن در هنرهای رزمی سنتی آموزش می‌دیدند. باید توجه داشته باشیم که در موبد داریوش سوم، شهبانوان و شاهدخت‌ها در معیت "زنان سوار بر اسب" اند (بریان، ۱۳۸۱،

۴۴۴). به گزارش پلوتارک زنان ایرانی در ارابه‌های سرپوشیده سفر می‌کرده‌اند، اما از مجموع منابع مربوط به هخامنشیان چنین بر می‌آید که زنان درباری خود سوار بر اسب می‌شده‌اند. نگاره‌ای از زنان سوار در ترکیه امروزی، در نزدیکی داسکلیون، ساتراپ‌نشین ایرانی زمان هخامنشیان پیدا شده است (کخ، ۱۳۷۷: ۲۷۳).

این آموزش‌ها نه تنها در دربار شاه بزرگ اجرا می‌شد، بلکه در دربار خشترپاون‌ها^(۲) نیز به اجرا در می‌آمد. این دربارها مکان حفظ آداب و رسوم پارسی و باز تولید ایدئولوژیک قوم - طبقه مسلط بودند. (بریان، ۱۳۸۱: ۱۰۷۲). در تمام فعالیت‌های دربار خشترپاون‌نشین مقررات همانی بود که بر دربار مرکزی حاکم بود. خواه آیین بار، خواه نحوه ترتیب دادن ضیافت‌ها یا شکار (همان: ۵۴۴).

کوروش به حکام خود دستور داد که از شیوه او در اداره امور متابعت نمایند و همان روشی را که در تربیت افراد و تشکیل صفوف نظام به کار برده است، سرمشق خویش قرار دهند. وانگهی نسبت به تربیت اطفال مراقبت و اهتمام خاص مبذول دارند و همان شیوه‌ای را که خود کوروش در قصر شاهی، نسبت به تربیت نوباوگان مقرر داشته بود، به کار ببرند. جوانان را به شکار و دلاوری و جسارت تشویق نمایند و غالباً به شکارگاه‌ها اعزام دارند تا از رخوت و تن‌آسایی پرهیزند و هیچ‌گاه از مشق‌های نظامی و تمرین با سلاح‌های مختلف غفلت نورزند (گزنفون، کوروش‌نامه، کتاب ۸، فصل ۶، بند ۱۳-۱۰).

همچنین، کوروش به منظور مداومت در تمرین جنگی، سربازان و سران سپاه خود را به شکار تهییج می‌کرد. می‌گفت شکار بهترین تمرین جنگی و مفیدترین روش در تکامل فن سوارکاری و تیراندازی است. زیرا شکارچی مجبور است در زمین‌های مختلف به دنبال هدف خود بتازد، به هوای دسترسی به شکار که به هر سو دوان است، ورزیده و آزموده و تربیت می‌شود؛ و نه تنها در فن تیراندازی و سواری ماهر، بلکه در کار و مجاهدت، تحمل سرما و گرما، بردباری در مقابل انواع سختی‌ها و مرارت‌ها، گرسنگی و عطش پرتاقت می‌شود و نیک‌ترین تمرین می‌یابد. این بود که خود و یارانش به شکار رغبت خاصی داشتند و این تفریح را مفیدترین و مردانه‌ترین امر وقت می‌دانستند و به آن مبادرت می‌ورزیدند. کوروش

معتقد بود آن کس برای فرماندهی سپاه و اداره امور ملک واقعاً شایسته است که در همه سجایا از زیر دستانش برتر باشد (همان، کتاب ۸، فصل ۱، بند ۲۸).

کوروش مانند مردی پرشور که صاحب عزمی راسخ و نظریات بلند پایه است، در تهیه مقدمات و تنسيق اردو جهت مبارزه سترگی می کوشید؛ هم خویش را فقط مصروف اجرای نقشه‌ها و درخواست‌های متحدین خود نمی نمود، بلکه یاران را تهییج و تشویق می کرد که هر یک سلاح بهتری برای خود فراهم نمایند، بهتر اسب اسب سواری را تمرین نمایند، در تیراندازی مهارت بیشتری یابند، تیرو کمان را با چالاکی بهتری به کار برند و بالاخره، در برابر خستگی مقاومت زیادتری داشته باشند. بدین لحاظ پیوسته آنان را به جرگه‌ها به شکار می برد و به کسانی که در تمرین‌های تیراندازی و اسب سواری و سایر فنون حربی مهارت بیشتری ابراز می داشتند، پاداش‌های شاهانه اعطا می کرد (همان، کتاب ۸، فصل ۱، بند ۲۹).

این گونه آموزش‌ها به گونه‌ای در دوران‌های بعدی نیز در ایران ادامه یافت. چنان که در دوره ساسانی، پاره‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت به قسمتی از تعالیم نایل می شدند و تحت ریاست "آموزگار اسواران" تعلیم می یافتند؛ خواندن و نوشتن و حساب و چوگان - بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آن جا فرا می گرفتند (کریستینسن، ۴۰۵: ۱۳۸۴-۴۰۴).

بی گمان پیوندهای سیاسی و جهان بینی‌های بومی سرزمین‌های باستانی با شکار، سبب اصلی علاقه وافر دولتمردان و شاهان به شکار بوده است. در همه دوران‌ها، شاه مهمترین مباشر ایزدان بر روی زمین بود. شاه شکارچی - راهبر، نخستین فرد در مبارزه و جنگ و والاترین کاهن به حساب می آمد (کخ، ۴۲: ۱۳۸۲). اگر پارس‌ها شکار را ورزش عمومی می دانند و اگر شاه در راس شکارچیان، چنان که به جنگی رود، حرکت می کند، از این جهت است که او شکار را آموزگاه حقیقی جنگ می داند (پیرنیا، ۲۴۷: ۱۳۷۵). در حقیقت، این نوع زندگی نوعی تمرین جسمانی و نظامی است که مقدمتاً برای تربیت سوارکار، کمان دار و نیزه‌انداز ماهر لازم است (بریان، ۵۱۵: ۱۳۸۱).

پارسیان [= هخامنشیان] در جنگ روشی را به کار می‌بردند که در شکار (گزنفون، کورش‌نامه، کتاب ۱، فصل ۲، بند ۱۰). برابری روش‌های شکار و جنگ در دوره ساسانی نیز دنبال شد. در این خصوص، واقعه‌ای را که در جنگ بهرام گور با خاقان اتفاق افتاد، حسن تاجبخش به نقل از مجمل التواریخ چنین آورده است: پس، بهرام گور با هفت هزار مرد به راه آذربایجان بیرون شد، هر سواری طبل بازی داشت و سگ شکاری و بسیاری یوز شکره و دام. بهرام همراه شکارکنان برفت و بی‌اندازه از هر جنس زنده بگرفت و با خود ببرد و ناگاه به شب اندر به راه قومس برفت و پیرامون سپاه خاقان آن هفت هزار مرد را پراکنده بداشت تا همه طبل همی زدند و شکار را یله کرد و یوز و سگ بگشادند و سپاه خاقان از آواز چندان طبل باز و شورش شکار پنداشتند بدان شب اندر که جهانی سپاه آمد، دست به تیغ در یکدیگر نهادند و سپاه بهرام تا روز گشت جز طبل نزدند، چون روز شد، ترکان اندکی ماندند و ایرانیان حمله بردند و ایشان را سپری کردند (۱۳۷۲:۳۳۰).

۳- شاه شکارچی و مشروعیت سلطنتی

"شاه شکارچی" یکی از خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی است. شاه شکارچی راهبر، نخستین فرد در مبارزه و جنگ به حساب می‌آمد (کخ، ۱۳۸۲: ۴۲). لازم به ذکر است که در هیچ کتیبه سلطنتی به ویژگی‌های شاه بزرگ در شکار اشاره‌ای نشده است، جز در چند کتیبه ساختگی که نویسندگان یونانی آن‌ها را انتقال داده‌اند (بریان، ۱۳۸۱: ۳۲۳).

شکارگاه نیز عرصه ممتازی برای اثبات دلاوری شاه بزرگ است. در میان تمامی صفاتی که در نظر گزنفون ادعاهای کورش جوان را توجیه می‌کند، شایستگی او در نبرد (مشق جنگ، کمانکشی، نیزه‌اندازی)، و نیز عشق به شکار قرار دارد: «او خود را شیفته شکار، و در برابر جانوران وحشی، شیفته مقابله با خطر نشان داد» لشکرکشی کورش، کتاب ۱، فصل ۹، بند ۵-۶).

چنان که پلوتارک گوید: کورش جوان در مکاتباتش خودستایی کرده می‌گفت: دل او از دل برادرش بزرگتر است و خود او در فلسفه و سحر از برادر

داناتر؛ شراب بیش از برادر خود می نوشید و بهتر تحمل اثرات آن را می کند. و اردشیر به عکس به قدری لطیف و نرم است که نه می تواند در موقع شکار کردن بر اسب نشیند و نه در جنگ بر گردونه ای قرار گیرد (به نقل از پیرنیا، ۱۳۷۵:۹۹۶)، ستایش ها را پیوسته به سوی خود جلب می کرد. این نقل قول به تفسیرهای طولانی نیاز ندارد، زیرا پر واضح است که کورش با چنین سخنانی قصد داشت به داعیه سلطنت خود با بی اعتبار نمودن برادرش از حیث دارا بودن خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی مشروعیت بخشد (بریان، ۱۳۸۱:۹۷۶).

گزنفون در ثنای پس از مرگ کورش، این گفتار را به نحو نظام مند و آگاهانه ای ایراد کرده است. وی نوشته است. وی نوشته است که کورش از جوانی در فن سلحشوری سرآمد و در اسب سواری ماهر و در میدان شکار یا عرصه رزم نه فقط دلیر و شجاع، بلکه بسیار هم بی باک بوده است، نسبت به تعهدات خود، وفادار در برابر هر نوع مجرمی، بی رحم بود و نظم و امنیت را در خطه تحت فرمانروایی خود برقرار کرده بود (لشکرکشی کورش، کتاب ۱، فصل ۹، بند ۱-۲۸). از این ها گذشته، کورش یک "باغبان خوب" بود؛ از این فضیلت بعدها با تبلیغات سلطنتی که از میان پیرامونیان پروشات^(۳) برمی خواست، بسیار تمجید شد. تشابه های واضح با "کورش نامه" اگرچه نشان دهنده آن است که گزنفون سیمای شاه آرمانی را ترسیم کرده است، اما، در عین حال، آن چه از ایدئولوژی سلطنتی می دانیم، نشان می دهد که این سیما بر اساس فضایی ساخته شده است که تمام اسناد به معنای اخص واژه هخامنشی، آن ها را به شاه بزرگ نسبت داده اند (بریان، ۱۳۸۱:۹۷۶).

آداب درباری نقش تعیین کننده ای در شکار به شاه اختصاص داده بود. چندین بار کورش به ویژه در دربار ایشثوویگو در شکار شرکت می کند. یکبار ایشثوویگو به کورش یاد آور می شود که پرتاب نخستین تیر به او تعلق دارد. پلوتارک وجود چنین مقرراتی را در دربار پارس تأیید می کند (همان: ۳۵۴).

داستان بگه بوخسه از این رسم درباری نمونه ی بارزی ارائه می دهد:

در شکارگاه شیری به شاه (اردشیر اول) حمله کرد، وقتی جانور درنده جست زد، بگه بوخسه زوبین انداخته و شیر را کشت، شاه خشمگین شد. زیرا پیش از آن که خود وی حیوان را هدف قرار دهد، بگه بوخسه به این امر مبادرت کرده بود. سپس

فرمان داد بگه‌بوخشه را گردن زنند (کتسیاس ۴۰). بگه‌بوخشه با این عمل خود فقط آداب درباری را زیر پا نهاده است، چون این اتفاق هنگام شکار شیر روی داده است که اسناد متعدد نشان می‌دهد که روابط ممتازی با سلطنت دارد. به عبارت دیگر، بگه‌بوخشه دربارهٔ صفات اردشیر به عنوان شکارچی و در نتیجه، شایستگی سلطنتی او تردید روا داشته است (بریان، ۱۳۸۱: ۳۵۴).

این مضمون بسیار با اهمیت است، چون هنگام یکی از شکارهای اسکندر نیز آن را باز می‌یابیم:

نوجوانی هرْمولائوس (Hermolaus) نام که از خانوادهٔ نجیبی بود،^(۴) روزی گراز را مجروح ساخت، و حال آن که اسکندر می‌خواست آن را شکار کند. بر اثر این قضیه پادشاه مقدونی در خشم شده، امر کرد او را چوب زدند (کنت کورث، به نقل از پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۷۴۶).

درست است که خدمات کسانی که به نجات شاه می‌شتابند، به نحو شایسته‌ای جبران می‌شود، با این همه، درباریان، در هنگام شکارهای سلطنتی باید از خود بصیرت نشان دهند. مثال بگه‌بوخشه و هرْمولائوس نشان می‌دهد که بهتر است کسی در شکارگاه خود را در مقام رقیب شاه قرار ندهد. گاه ممکن بود بعضی از آداب شکار شاهی، تغییر کند. برای مثال، پلوتارک در میان تغییر برخی از آداب درباری که به اردشیر نسبت می‌دهد، تغییر یکی از آداب شکار را نیز یادآوری می‌کند. وی در این زمینه می‌گوید:

«او نخستین کسی بود که پذیرفت از ملازمان شکارش آنان که قابلیت و تمایل لازم را داشتند، نخستین تیرها را بیندازند. و باز نخستین کسی بود که بنا نهاد به جای زدن تازیانه به بدن صاحب منصبان خطا کار، پیراهنشان را که، خودشان می‌بایست از تن در می‌آوردند، تازیانه زنند، و به جای کندن موهایشان، کلاه گیسشان را، که خود می‌بایست از سر برمی‌داشتند، تکه و پاره کنند، در حالی که اشکریزان استدعای توقف مجازات را داشتند.» (به نقل از بریان، ۱۳۸۱: ۸۹۶).

شکار در نزد شاهان ساسانی نیز از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود تا حدی که لقب نرسی ۲۸۲-۳۰۱ م. را نخشیر گرد (نخجیرگان) یعنی شکارکنندهٔ حیوانات نهادند و بهرام پنجم که در شکار تبهر و مهارت خاصی داشت، به بهرام

گور شهره گردید (تاجبخش، ۱۳۵۷:۳۳۰). بررسی کارهای زرگری ساسانی نیز نشان می‌دهد که شکار تا چه حد جزو عادات سلطنتی بوده است (بریان، ۱۳۸۱: ۳۲۱-۳۲۰). در هنر نقره‌کاری ظروف که مسلماً مشهورترین کار ساسانیان در زمینه فلزکاری است، شاه را در حال شکار تصویر می‌کنند، این ظروف موسوم به "کاسه‌های شکار" هستند. "اردمان (Erdman)" عقیده دارد که در اینجا خواسته‌اند "شاه به عنوان شکارچی" نمایانده شود. "گرابار (Gerabar)" نیز هنگامی که تصویر صحنه شکار را به عنوان بیان و جلوه‌ی قدرت سلطنتی می‌داند، چنین عقیده‌ای دارد (شیمان، ۱۳۸۴: ۱۴۶).

۴- نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از بررسی فوق را می‌توان به صورت ذیل ارائه کرد:

۱. هخامنشیان، خصوصاً بزرگان و شاهان برای شکار اهمیت خاصی قایل بودند تا آن‌جا که مسئله شکار با آموزش و پرورش سلطنتی جوانان اشراف تلفیق و با آن هماهنگ شده است. در دوره هخامنشی، جنگ و شکار هم‌ارز تلقی می‌شدند و جوانان از سنین پایین برای ورزیده شدن در فنون نظامی به شکار می‌پرداختند. پارس‌ها شکار را به نوعی ورزش عمومی می‌دانستند و شاه در رأس شکارچیان، چنان‌که به جنگی می‌رود، حرکت می‌کرد، از این جهت که او شکار را آموزگاه حقیقی جنگ می‌دانست. در حقیقت، این نوع زندگی و آموزش‌ها نوعی تمرین جسمانی و نظامی بود که مقدمتاً برای تربیت سوارکار، کماندار و نیزه‌انداز ماهر لازم است.

آموزش‌هایی که پارسیان جوان می‌دیدند محدود به دربار مرکزی نبود. این آموزش‌ها در تمام دربارهای خشتره‌پاوان‌ها اجرا می‌شد. همچنین، این گونه آموزش‌ها و تمرین‌ها فقط خاص مردان نبود، در این دوره امکانات آموزش‌های هنری و مهارت‌های حرفه‌ای، برای زن و مرد یکسان بود. زنان اشرافزاده نیز آموزش‌های خاصی می‌دیدند. و نه تنها در کاخ‌ها محبوس نبودند، بلکه خود سوار بر اسب می‌شدند و در شکارها نیز شرکت می‌کردند.

۲. "شاه شکارچی" یکی از خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی است. شاه شکارچی راهبر، نخستین فرد در مبارزه و جنگ به حساب می‌آمد و شکار و شکارگاه نیز عرصه ممتازی برای اثبات دلاوری شاه بزرگ بود. و پارسیانی که مدعی شاهی بودند، از جمله کورش جوان در میان تمامی صفاتی که ادعاهایشان را توجیه می‌کرد، شایستگی‌شان در نبرد و نیز عشق به شکار قرار داشت و ستایش‌ها را پیوسته به سوی خود جلب می‌کردند و بدین وسیله، قصد داشتند به داعیه سلطنت خود از حیث دارا بودن خصایص ایدئولوژیکی سلطنت هخامنشی مشروعیت بخشند.

۳. در این دوره، آداب درباری نقش تعیین‌کننده‌ای در شکار به شاه اختصاص داده بود. آدابی نظیر این که پرتاب نخستین تیر در شکارگاه به شاه اختصاص دارد؛ که گاه ممکن بود این آداب تغییر کند. درباریان، در هنگام شکارهای سلطنتی باید از خود بصیرت نشان می‌دادند و بهتر بود کسی در شکارگاه خود را در مقام رقیب شاه قرار ندهد. چون با این کار درباره صفات شاه عنوان شکارچی و در نتیجه، شایستگی سلطنتی او تردید روا داشته و در نتیجه، این اقدام منجر به مرگ شخص خاطی می‌شد.

یادداشت‌ها

۱. ایدئولوژی: اصول، فلسفه، آداب و ارزش‌هایی که جوامع انسانی در قالب آن‌ها سازمان می‌یابند (وحدتی، ۱۳۸۹: ۲۸).
۲. خشرپاون‌ها («حافظان قدرت/قلمرو پادشاهی») بودند که در شاهنشاهی نقش اساسی را ایفا می‌کردند. (بریان، ۱۳۸۱: ۵۳۰).
۳. مادر اردشیر دوم هخامنشی و کورش جوان.
۴. به‌طور کلی، تمام نوشته‌های نویسندگان قدیم درباره جلال و شکوه دربار اسکندر مبین استمرار رسوم هخامنشی است. (بریان، ۱۳۸۱: ۳۹).

کتابنامه

۱. بریان، پیر (۱۳۸۱)، **امپراطوری هخامنشی**، از کورش تا اسکندر (ج ۱ و ۲)، ترجمه ناهید فروغان، تهران: نشر قطره، چاپ اول.

۲. بهزادی، رقیه (۱۳۷۳). اقوام کهن در آسیای مرکزی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه.
۳. پیرنیا، حسن (۱۳۷۵). تاریخ ایران باستان (ج ۱، ۲ و ۳)، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ هشتم.
۴. تاجبخش، احمد (۱۳۵۷). تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه ملی سابق.
۵. جنیدی، فریدون (۱۳۸۷). پیسگفتاری بر ویرایش شاهنامه فردوسی، تهران: نشر بلخ.
۶. حکمت، علی‌رضا (۱۳۵۰). آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران: موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی.
۷. دندامایف، محمد. آ (۱۳۸۱). ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم.
۸. دیاکونف. ایگور. میخائیلوویچ (۱۳۵۱). اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام، چاپ اول.
۹. دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۸۲). تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
۱۰. دیودور سیسیلی (۱۳۸۴). ایران و شرق باستان در کتاب‌خانه تاریخی، ترجمه حمید بیگس شورکایی - اسماعیل سنگاری. تهران: انتشارات جامی. چاپ اول.
۱۱. رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۲). تاریخ ده هزار ساله ایران (ج ۱)، تهران: انتشارات اقبال، چاپ اول.
۱۲. سامی، علی (۱۳۴۱). تمدن هخامنشی (ج ۱)، شیراز: چاپخانه فولادوند.
۱۳. شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۴). راهنمای مستند تخت جمشید، شیراز: انتشارات بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد.
۱۴. شمیمان، کلاوس (۱۳۸۴). میانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول.
۱۵. فرای. ریچارد نلسون (۱۳۷۳). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۶. (۱۳۷۵). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات سروش، چاپ سوم.
۱۷. (۱۳۸۰). تاریخ باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم.

۱۸. فون گال، هوبرتوس (۱۳۷۸). **جنگ سواران در هنر ایرانی و هنر متأثر از هنر ایرانی در دوره پارت و ساسانی**، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: انتشارات نسیم دانش.
۱۹. کتسیاس (۱۳۸۰). **خلاصه تاریخ کتزیاس**، از کورش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس). برگردان: کامیاب خلیلی. تهران: نشر کارنگ. چاپ اول
۲۰. کخ، هاید ماری (۱۳۷۷). **از زبان داریوش**، ترجمه پرویز رجیبی، تهران: نشر کارنگ، چاپ چهارم.
۲۱. (۱۳۸۲)، **"خداشناسی و پرستش در ایلام و ایران هخامنشی"**، ترجمه نگین میری، مجله باستان پژوهی، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۲ صص ۳۹-۴۶.
۲۲. کریستینسن، آرتور (۱۳۷۰). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ هفتم.
۲۳. کورت، آملی (۱۳۷۸). **هخامنشیان**، ترجمه، مرتضی ثابت فر، تهران: انتشارات دیبا، چاپ اول.
۲۴. گزنفون (۱۳۴۲). **کورش نامه**، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. (۱۳۸۶). **لشکرکشی کورش**، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ سوم.
۲۶. گیرشمن، رومان (۱۳۷۰). **هنر ایران در دوره پارتی ساسانی**، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
۲۷. (۱۳۷۱). **هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی**، ترجمه عیسی بهنام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۲۸. (۱۳۷۵). **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ یازدهم.
۲۹. لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۲). **کتیبه‌های هخامنشی**، ترجمه نازیلا خلخالی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول.
۳۰. موسوی حاجی، سید رسول (۱۳۷۴). **پژوهشی در نقش برجسته‌های ساسانی**، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.
۳۱. وکیلی، شروین (۱۳۸۶). **تاریخ دروغین یونان**، تهران: انتشارات داخلی موسسه فرهنگی هنری خورشید راگا.
۳۲. وحدتی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹)، **"رد پای ایزد مهر در باورهای دینی عصر آهن در جنوب دریای کسپی (مازندران): بررسی جلوه‌های آیینی شمایل‌نگاری مارلیک"**، مجله باستان-

پژوهی، دوره جدید، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ (پرونده ویژه: باستان‌شناسی آیین مهر)، تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۸۹، صص ۲۸-۳۸.

۳۳. هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). **ایران در شرق باستان**، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۳۴. هرودت (۱۳۸۳)، **تاریخ هرودت**، برگردان: هادی هدایتی (ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۳۵. Bivar, A. H (۲۰۰۵). "Mithraism: A Religion for the Ancient Medes", *Iranica Antiqua*, VOL, XL, pp. ۳۴۱-۳۸۵.

۳۶. Jamzadeh, Parivash (۲۰۰۶). "Pections from Perspolis in A Miror for Princes", *Iranica Antiqua*, VOL, XLI, pp. ۷۱-۷۸.

۳۷. Kent, R.G. (۱۹۵۳). *Old Persian, Grammer, Texts, lexicon*. New Haven.

۳۸. Schmidt, Erich. F, (۱۹۵۷). *Persepolise II. Contents of the Treasury and other Discovery, the University of Chicago, Oriental Institute Publication, Chicago, University Press*.